

قواعد كلّی فقه

جلد سوّم



آية الله العظمى سيد رضا حسيني نسب



قاعده "میسور"

لايسقط الميسور بالمعسور بحجة الإجماع و المأثور

این قاعده کلی فقه، در افعال مرگب شرعی به کار می رود. بنا بر این قاعده، اگر دلیل معتبری بر ساقط شدن یک فعال مرگب شرعی به خاطر عدم امکان یک جزء یا یک شرط آن، دلالت کند، یا دلیلی معتبر بر عدم سقوط آن فعل

مرگّب به خاطر عدم امکان جزء یا شرط آن
دلالّت کند، باید به آن دلیل معتبر عمل شود.

اما اگر دلیل معتبر خاصی بر سقوط یا عدم
سقوط آن فعل مرگّب به خاطر عدم امکان
تحقق یک جزء یا شرط آن در میان نباشد، در
این حالت، نوبت به "قاعده میسور" می رسد.

متن قاعده یادشده به این صورت است:

"لايسقط الميسور بالمعسور".

یعنی : آنچه مقدور است، به خاطر آنچه غیر
مقدور است، ساقط نمی شود.

دلایل قاعده میسور

فقهای اسلام، برای اثبات این قاعده کلی، به دلایل ذیل تمسک جسته اند:

استدلال به احادیث

در این زمینه، سه حدیث معروف وجود دارد که برخی از آنها مرسله هستند، ولی فقها به خاطر عمل اصحاب به این روایات و شهرت آنها، قائل به جبران ضعف سند آنها شده اند.

شیخ انصاری در این مورد، چنین می نویسد:

"و ضعف اسنادها مجبور باشتهار التمسك بها
 بين الاصحاب في أبواب العبادات كما لا يخفى
 على المتتبع."

یعنی: ضعف اسناد این روایات، با شهرت تمسک
 به آنها در میان اصحاب در ابواب عبادات،
 جبران می شود، چنانکه این امر، بر اهل
 تحقیق، پوشیده نیست.

محقق بجنوردی نیز، در کتاب "قواعد
 فقهیه" چنین می گوید:

"هذه الروایات الثلاث لكثرة اشتهارها بين الفقهاء

و عملهم بها لا يحتاج إلى التكلم عن سندها أو
 الاشكال عليها بالضعف ، و عمدة الكلام هو
 التكلم في دلالتها."

یعنی: این روایت سه گانه، به خاطر شهرت زیاد
 آنها در نزد فقها و عمل آنان به این احادیث،
 نیازمند گفتگو در باره سند آنها یا اشکال بر آنها
 به خاطر ضعیف سند نیستند، بلکه برای روشن
 شدن دلالت و محتوای آنها باید بحث کنیم.

احادیث مذکور عبارتند از:

حدیث اول

سخن امام علی علیه السلام در حدیث مشهور:

"المیسور لا یسقط بالمعسور."

(تعلیقات غوالی اللالی، محقق آشتیانی)

یعنی: امر مقدور به خاطر امر غیر مقدور،

ساقط نمی شود.

حدیث دوم

سخن امام علی علیه السلام در روایت ذیل:

"ما لا یدرک کله لا یترک کله." (همان منبع)

یعنی: آنچه کلّ آن تحقق نمی آید، نباید همه آن ترک شود.

حدیث سوم

سخن رسول گرامی اسلام (ص) در روایت ذیل:

"أیها الناس قد فرض الله علیکم الحج فحجوا ،
فقال رجل : أكل عام یا رسول الله ؟ فسکت
صلی الله علیه و آله حتی قالها ثلاثا. فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله : لو قلت نعم
لوجببت و لما استطعتم ثم قال صلی الله علیه و
آله : ذروني ما ترکتم فانما هلك من كان قبلكم

بكثره سؤالهم و اختلافهم على انبيائهم .فإذا
 أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم و إذا
 نهيتكم عن شيء فدعوه."

(صحيح مسلم، كتاب الحج؛ و سنن بهقي)

یعنی: ای مردم، خداوند حج را بر شما واجب
 فرموده است، پس حج را به جا آورید.

مردی گفت: آیا در هر سال باید حج را به جا
 بیاوریم. پیامبر (ص) سکوت کردند، تا اینکه آن
 مرد سه بار سؤال خود را تکرار کرد.

آنگاه فرمود: اگر در جواب بگویم: آری، این امر

بر شما واجب می شود در حالی که توان آن را
ندارید.

سپس فرمود: آنچه را گفته نشد رها کنید (یعنی
زیاد پرسش در باره جزئیات نکنید). افرادی قبل
از شما به خاطر زیاد پرسیدن و اختلاف با
پیامبرانشان، هلاک شدند.

هرگاه شما را به چیزی امر کردم، آن را به اندازه
توانتان انجان دهید، و هرچه را نهی کردم،
واگذارید.

استدلال به اجماع

محقق بجنوردی در "القواعد الفقهية" چنین

می نویسد:

"الإجماع و الاتفاق على ان الامر المتعلق بمركب

لا يسقط بصرف تعذر بعض اجزائه أو تعسره

بل يكون ما عدا ذلك الجزء المتعذر باق على

مطلوبيته و وجوبه ، و الانصاف ان الاجماع على

هذا العنوان العام و ان لم نتحققه و لكن لا

سبيل إلى إنكاره بالنسبة إلى بعض مصاديقه و

صغرياتة خصوصا في مثل الحج و الصلاة".

یعنی: اجماع و اتفاق نظر فقها بر این که امر متعلق به افعال مرکب شرعی به خاطر نامقدور بودن اجزاء آن ثابت است، بلکه مابقی اجزاء آنها که مقدور و میسور هستند، بر مطلوبیت و وجوب خود باقی می مانند. انصاف این است که این اجماع بر عنوان عام یادشده، گرچه ما آن را تحصیل نکرده ایم، ولی راهی برای انکار آن، نسبت به بعضی از مصادیق و صغریات آن، خصوصا در مثل حج و نماز وجود ندارد.

در عین حال، برای اثبات این قاعده، جمعی از
فقهاء، به دلائل دیگر یادشده در ذیل، تمسک
جسته اند:

الف - استصحاب ،

ب - اطلاق دلیل ،

زیرا دلائل مرکبات شرعیه شامل هر دو حالت
می شود: حالت مقذور بودن انجام آنها با جزء یا
شرط آنها، و حالت عدم مقذور بودن شرط یا
جزء.

روشن است که اگر دلیل اخیر را که اطلاق دلیل
است بپذیریم، نوبت به اصل عملی در اینجا که
استصحاب است نمی رسد. زیرا ، اصل در
صورتی مورد تمسک قرار می گیرد که دلیل شرعی
در میان نباشد. به عبارت دیگر، دلیل، حاکم بر
اصل است.

قاعده "عدم ضمان الأمين"

ليس هنا شيء على الأمين نصًا وإجماعًا سوى اليمين

قاعده ضمان امين به اين معناست كه اگر امانتی در نزد او قرار داده شده است تلف گردد، ضامن آن نخواهد بود و چیزی بر او نیست، مگر اینکه در نگهداری آن تعدی یا تفریط کرده باشد.

دلایل این قاعده

فقهاء برای اثبات این قاعده، به ادله ذیل

استدلال نموده اند:

استدلال به قرآن

آیه ای که به آن تمسک شده است، از سوره توبه، آیه شماره 91 به شرح ذیل است:

"مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ."

یعنی: بر علیه نیکوکاران هیچ راهی نیست.

استدلال به احادیث

در اینجا به برخی از روایاتی که در این زمینه مطرح گردیده، اشاره می نمایم:

حدیث اول

سخن امام علی علیه السلام در کتاب المستدرک،
کتاب الودیعة، به نقل از کتاب دعائم الاسلام،
به شرح ذیل:

"لیس علی المؤمن ضمان."

یعنی: بر شخصی که امانت دار است، ضمانتی
نیست.

حدیث دوم

سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب وسائل:

"محمد بن يعقوب ، عن عدّة من أصحابنا ،
 عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن يحيى ، عن
 غياث بن إبراهيم ، عن أبي عبد الله عليه
 السلام: ان أمير المؤمنين عليه السلام أتى
 بصاحب حمام وضعت عنده الثياب فضاعت ،
 فلم يضمنه ، وقال: انما هو أمين."

یعنی: محمد ابن یعقوب، از گروهی از اصحاب
 ما، از احمد ابن محمد، از محمد ابن یحیی، از
 غیاث ابن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام
 به نقل از امام علی علیه السلام، در مورد
 صاحب حمام عمومی که نزد آن حضرت آورده

شد و شخصی لباس خود را در نزد او قرار داده بود و آن لباس گم شده بود. وی را ضامن ندانست و فرمود: او امانت دار بوده است.

حدیث سوم

سخن امام باقر علیه السلام در وسائل الشیعة،
کتاب الودیعة:

"عن الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ،
عن حسن بن علي ، عن أبان بن عثمان ، عن
حدثه ، عن أبي جعفر عليه السلام في حديث
قال: و سألته الذي يستبضع المال فمهلك أو

يسرق أ على صاحبه ضمان ؟ فقال ليس عليه
 غرم بعد ان يكون الرجل أميناً."

یعنی: از حسین ابن محمد، از معلی ابن محمد،
 از حسن ابن علی، از ابان ابن عثمان، از راوی
 حدیث، از امام باقر علیه السلام که راوی گفت:
 از آن حضرت سؤال کردم در باره شخصی که

مالی را به عنوان امانت می پذیرد سپس آن مال
 تلف می شود یا دزدیده می شود، آیا بر او
 ضمانت است؟ فرمود: بر او غرامت واجب
 نیست بعد از آنکه مرد امانت داری بوده است.

حدیث چهارم

سخن امام صادق علیه السلام در وسائل
الشیعه، کتاب الدیات، ابواب موجبات الضمان،
باب 29، حدیث 2:

"عن سلیمان بن خالد عن أبي عبد الله عليه
السلام في رجل استأجر ظئرا فغابت بولده
سنين ، ثم انها جاءت به فانكرته امه ، وزعم
أهلها انهم لا يعرفونه ، قال عليه السلام: ليس
عليها شيء، الظئر مأمونة."

یعنی: از سلیمان ابن خالد ، از امام صادق (ع)

در باره مردی که دایه ای را استخدام کرد، پس آن دایه به همران فرزند آن مرد غائب شدند، سپس او فرزند را آورد ولی مادر او منکر آن شد که فرزند اوست و خانواده مادر نیز گفتند او را نمی شناسند. امام علیه السلام فرمود: بر آن دایه چیزی نیست، زیرا دایه امانت دار است.

حدیث پنجم

سخن امام علی علیه السلام در کتاب المستدرک، کتاب الودیعه، به نقل از دعائم الاسلام:

"صاحب الودیعه و البضاعة مؤتمنان."

یعنی: کسی که ودیعه‌ها را نگاه می‌دارد، امانتدار است.

در اینجا، حدیث معروفی است که فقهاء به شرح ذیل آورده‌اند:

"لیس علی‌الأمین إلا الیمین."

بر فرد امانتدار غیر از سوگند، چیزی نیست.

استدلال به سیره عقلاء و اجماع

برای اثبات قاعده عدم ضمان امین، به سیره عملی عقلاء از مذاهب و ادیان مختلف، استدلال شده است. زیرا آنان بر عدم ضمانت

فرد خیر و امانتدار، اذعان دارند، مگر اینکه
تعدّی یا سهل انگاری او در نگاهداری امانت، به
اثبات برسد.

بر این اساس، فقهاء اسلام نیز، به این قاعده
تمسّک جسته اند و به آن در ابواب مختلف
فقهی مانند ابواب ودیعه، اجاره، دیات، و ضمان
و غیر آنها استدلال نموده اند.

قاعده

"خبر واحد در موضوعات"

هل خبر الواحد في الموضوع معتبر أم لا ؟ فعن جموع:

إنكاره لما روى ابن صدقة و النقض بالبيئة المحققة

و عن جماعة من الأبرار إثباته لمثبت الأخبار

من سنة الولاة والكتاب و سيرة الأنام و الأصحاب

بحث در باره حجیت خبر واحد به دو بخش

تقسیم می شود:

بخش اول، بحث از حجیت خبر واحد در احکام شرعی است، که در علم اصول فقه، مطرح می‌گردد.

بخش دوم، بحث از حجیت آن در موضوعات است، که در علم قواعد کلی فقه، مورد بحث قرار می‌گیرد.

جمعی از فقهاء، قائل به حجیت خبر واحد در موضوعات هستند، و گروهی دیگر، منکر آن شده‌اند.

دلایل موافقان قاعده

کسانی که به حجیت این قاعده اذعان دارند، برای اثبات مدّعی خود، به قرآن، حدیث و سیره عقلاء استدلال نموده اند.

استدلال به قرآن

منظور این گروه، آیه ششم از سوره حجرات بدین شرح است:

"يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ

فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى

مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ."

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، هر گاه فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق و بررسی کنید، مبادا از روی نادانی به قومی خسارتی رسانید و بعد از آن، از کار خود پشیمان شوید.

استدلال به این آیه برای اثبات قاعده مذکور، مبتنی بر اعتبار مفهوم وصف است.

اینکه شأن نزول آیه یادشده در خصوص موضوعات بوده است، قول مذکور را تأیید می نماید.

استدلال به احادیث

حدیث اول

روایت امام باقر علیه السلام در کتاب وسائل الشیعه، کتاب الصوم، ابواب احکام شهر رمضان، باب 8، حدیث 1:

"عن محمد بن قیس عن ابي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : إذا رأيتم الهلال فأفطروا أو شهد عليه عدل من المسلمين."

یعنی: از محمد ابن قیس، از امام صادق علیه السلام که فرمود: هرگاه هلال را رؤیت کردید، افطار کنید، یا هرگاه شاهد عادل از مسلمین بر این امر شهادت داد.

حدیث دوم

سخن امام علی علیه السلام در کتاب وسائل الشیعه، ابواب الأذان و الاقامة، باب 3، حدیث دوم:

"عن عیسی بن عبد الله الهاشمي عن أبيه عن جده عن علي عليه السلام قال : "المؤذن

مؤتمن و الامام ضامن ."

یعنی: از عیسی ابن عبدالله، از پدرش، از جدّش،

از امام علی علیه السلام که فرمود:

مؤذن، مورد اعتماد است، و امام ضامن است.

این حدیث، بر جواز اعتماد نسبت به مؤذن

مورد اطمینان که اوقات نماز را می داند، دلالت

دارد.

حدیث سوم

سخن امام صادق علیه السلام در وسائل

الشیعه، کتاب الوكالة، باب دوم، حدیث اول:

"عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل وكلّ آخر على وكالة في امر من الامور واشهد له بذلك شاهدين ، فقام الوكيل فخرج لامضاء الامر ، فقال اشهدوا اني قد عزلت الفلان عن الوكالة.

قال (ع) : نعم ان الوكيل إذا وكلّ ثم قام عن المجلس فأمره ماض ابداً و الوكالة ثابتة حتى يبلغه العزل عن الوكالة بثقة "

يعنى: از هشام ابن سالم، از امام صادق (ع) در باره مردی که به فرد دیگری در امری از امور

وکالت داد و دو شاهد نیز، بر این امر گرفت.
وکیل او برای انجام امر مذکور بیرون رفت. آن
مرد گفت: شاهد باشید که من او را از وکالت
عزل کردم.

امام فرمود: آری، اگر وکیل توسط شخصی
وکالت گرفت و از مجلس خارج شد، کار او
قانونی و شرعی است، تا زمانی که از طریق موثق
به وی ابلاغ شود که از وکالت عزل شده است.

استدلال به سیره عقلاء

گروهی از فقهاء، برای اثبات این قاعده، به سیره

عقلاء استدلال نموده اند.

محقق مامقانی در کتاب "تنقیح المقال" چنین

می گوید:

"ان طریق الاطاعة موكول إلى العقل و العقلاء و

نریهم یعتمدون فی امور معاشهم و معادهم علی

کل خبر یثقون به من أي طریق حصل لهم الوثوق

و الاطمینان."

راه به سوی اطاعت، مبتنی بر عقل و سیره عقلاء

است. ما می بینیم که آنها در امور دنیا و آخرت

خود، به هر خبر معتبر از هر طریقی که برای

آنان اطمینان و وثوق حاصل شود ، اعتماد
می کنند.

دلائل مخالفان قاعده

معارضان قاعده حجیت خبر واحد در
موضوعات نیز، به دلائل ذیل تمسک جسته اند:

دلیل اول

روایت مسعدة ابن صدقة در وسائل الشیعه،
کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، باب چهارم،
حدیث 4:

"عن أبي عبد الله عليه السلام قال : و الاشياء
كلها على هذا حتى يستبين لك غير ذلك أو تقوم
به البينة."

یعنی: از امام صادق علیه السلام که فرمود: همه
چیز به این منوال است تا اینکه غیر آن برای تو
معلوم شود و یا بیّنه (شاهدان عادل) بر خلاف
آن گواهی دهند.

وجه استدلال به این حدیث از نظر مخالفان
قاعده مذکور این است که گفته اند: اگر خبر
واحد در موضوعات معتبر بود، امام علیه

السلام آن را بیان می کرد، چنانکه بیّنه را بیان فرموده است.

پاسخ به این استدلال

در جواب این سخن، گفته می شود که حدیث یادشده در صدد حصر راه های معرفت نیست، زیرا در اینجا راه های دیگری نیز وجود دارد که مورد اتفاق همه فقهاء می باشد، مانند اعتبار سخن صاحب "ید".

دلیل دوم

دلیل دیگر این گروه این است که می گویند: اگر

خبر واحد در موضوعات حجّت بود، دیگر نیاز به تعدّد بیّنه در خصوص موضوعات نبود. پس حکمت تعدّد شاهد عادل، برای چیست.

پاسخ به این استدلال

در مقام جواب به این استدلال گفته می شود: مدارک و دلائل حجّیت بیّنه، نوعاً ناظر به قضایای مالی و حقوقی است. زیرا اینگونه قضایا منجر به نزاع و اختلاف، و در نتیجه، لزوم حکم حاکم می گردد.

بنا بر این، حجّت در این زمینه از نظر علم
حقوق و قضاء برای فصل خصومت و دعاوی در
محاکم و نزد قضات، باید امری مقبول و قانونی
باشد.

قاعده

"ما یضمن بصحیحه"

وکلّ ما یضمن من سلیمه یضمن بالإجماع من سقیمه

نصّ قاعده یادشده بدین شرح است:

"مایضمن بصحیحه، یضمن بفاسده".

یعنی: هرچه به صحیح آن مضمون است، به

فاسد آن نیز، مضمون است.

معنا و مفهوم این قاعده این است که هر

عقدی که در صورتی که صحیح باشد ضمانت

دارد، در صورتی که فاسد باشد هم ضمانت خواهد داشت، و بالعکس.

بنا بر این، عقودی که در آنها مال به ازاء مال داده می شود و در صورت صحّت آن مجّانی نیست، مشتری یا مستأجر و امثال آنان حق ندارند در صورت فساد آن عقود، به خاطر فساد عقد، خود را مبرّای از ضمانت بدانند.

در اینگونه موارد، عقد فاسد هم مانند عقد صحیح، ضمانت آور است.

به عبارت دیگر، آنچه در ضمن عقدی که بعداً

معلوم می شود فاسد بوده اخذ می شود، هدر
 نمی رود بلکه گیرنده ضامن آن می باشد. یعنی
 آنچه قبض می شود با وجود اعتباریش بر ذمه
 قابض است و تا مادامی که آن را به صاحبش
 باز نگرداند، ذمه او مبرا نمی گردد، خواه عقدی
 که خوانده شده صحیح بوده یا فاسد بوده
 باشد.

دلایل این قاعده

فقهاء برای اثبات قاعده مذکور، به ادله ذیل
 استدلال نموده اند:

استدلال به اجماع فقهاء

گروهی از فقهاء مانند شیخ طوسی و ابن ادریس و غیر آنان در این زمینه ادعای اجماع کرده اند. از شیخ انصاری نیز نقل شده که این اجماع را بیان نموده است.

فقیهانی مانند صاحب جواهر الکلام در ابواب مختلف فقهی مانند کتاب الاجارة، کتاب الوكالة، مباحث شرکت و تجارت، به این قاعده استدلال نموده اند.

به عنوان مثال، در کتاب الاجارة در شرح سخن

مصنّف که می گوید:

"كل موضع يبطل فيه عقد الاجارة يجب فيه

اجرة المثل مع استيفاء المنفعة:"

یعنی: هر جا که عقد اجاره در آن باطل باشد،

اجرة المثل با گرفتن کامل منفعت لازم است.

صاحب جواهر می گوید:

"بلا خلاف أجده فيه في شيء من ذلك ، بل يظهر

من إرسالهم ذلك إرسال المسلمات انه من

القطعيات ، مضافا إلى مثل ذلك بالنسبة إلى

قاعدة ما يضمن بصحيحه يضمن بفساده ،
 الشاملة للمقام."

یعنی: بدون هیچ اختلافی در این مسأله، بلکه از
 مسلم پنداشتن این امر، معلوم می گردد که از
 امور قطعی و یقینی است. علاوه بر اینکه قاعده
 "مايضمن بصحيحه يضمن بفساده" نیز، این
 مورد را شامل می گردد.

استدلال به سیره عقلاء

برای اثبات این قاعده علاوه بر اجماع، به سیره
 عملی عقلاء مبنی بر ضمانت در عقود فاسده در

صورتی که صحیح آن موجب ضمان باشد، استدلال شده است. مانند اذعان به ضمانت در معاملات بیع و اجاره و عقد نکاح و مضاربه. از آنجا که سیره عقلاء قبل و بعد از زمان شارع مقدّس ادامه داشته و منعی از جانب شرع اسلام نسبت به آن صورت نگرفته است، حجّیت آن برای اثبات قاعده مذکور، محرز می گردد.

استدلال به قاعده ضمان ید

مقصود از این قاعده ، مضمون حدیث شریف نبوی است که می فرماید:

"على اليد ما أخذت حتى تؤدّي."

یعنی دستی که چیزی را اخذ کند، تا مادامی که آن را به صاحبش باز نگردانده است، ضامن است.

استدلال به قاعده حرمة مال المسلم

منظور از این قاعده، مضمون حدیث معروف است که می فرماید:

"حرمة مال المسلم كحرمة دمه."

یعنی: احترام مال مسلمان مانند احترام خون اوست.

علاوه بر آنچه بیان شده، فقهای مسلمان به منظور اثبات قاعده یادشده، به ادله دیگری مانند قاعده "لاضرر و لاضرار" نیز، استدلال نموده اند.

قاعده "ضمان الید"

نحن بقول المصطفى: "على الید

ما أخذت حتى تؤدّي" نقندي

مقصود از "ید" در اینجا، استیلاء و تسلط

است، خواه به صورت خارجی و تکوینی باشد، یا

به نحو اعتباری شرعی و عرفی.

بنا بر این، حدیث یادشده ظاهر در این است که

هرگاه یک شخص مالی را از صاحبش گرفته

است و در دست اوست، تا آن را به صاحبش باز
نگردانده است، ضامن می باشد.

این قاعده کلی، عمومیت دارد، مگر در موارد
استثناء که با دلیل معتبر به اثبات برسد.

دلیل این قاعده

به منظور اثبات قاعده مذکور، به حدیث نبوی
مشهور استدلال شده است. این حدیث که
توسط علمای سنّی و شیعه روایت شده است، و
فقهاء اسلام بر اساس آن فتوی داده اند، به
شرح ذیل ، در کتاب المستدرک، کتاب الغصب،

باب اول از ابواب غصب، روایت شده است.
 بی‌هقی نیز، آن را در سنن خود، جلد ششم، آورده
 است.

"علی الید ما أخذت حتی تؤدی."

یعنی دستی که چیزی را اخذ کند، تا مادامی که
 آن را به صاحبش باز نگردانده است، ضامن
 است.

قاعده "غرور"

يرجع من غُرِّ إلى من غَرَّه حتّى إذا لم ينو ما أضرّه

و ذاك للسيرة والأخبار ولا تفاق القوم في الأدوار

نصّ قاعده يادشده به اين شرح است:

"المغرور يرجع إلى من غرّه."

يعنى: كسى كه فريب خورده است، به كسى كه او

را فريب داده است، رجوع مى كند.

کلمه "غَرور" در اینجا بمعنی خدعه و نیرنگ است. بیع غَرَر هم به معنای معامله ای است که ظاهر متاع به نحوی بوده که مشتری را فریب داده و باطنش مجهول بوده است.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات می گوید:

"غررت فلانا ، اصبت غرته و نلت منه ما أريد ، و الغرة غفلة في اليقظة ، و أصل ذلك من الغر ، و هو الاصل الظاهر من الشيء ، و منه غُرّة الفرس. و الغرور (بفتح الغين) كل ما يغر

الانسان (أي : يخدعه) من مال وجاه و شهوة و
 شيطان".

یعنی: غررت فلانا، بدین معناست که او را غافل
 کردم و به آنچه می خواستم رسیدم. غرّة به
 معنای حالت غفلت پیش از بیداری است، و اصل
 آن از غرّ است، و آن به معنای اصل ظاهر از
 هرچیز است. از همین باب است غرّة الفرس
 (سفیدی در پیشانی اسب). و غرور به فتح عین،
 عبارت است از هرچیزی که انسان را بفریبد از
 مال و جاه و شهوت و شیطان.

طریحی نیز در کتاب مجمع البحرین، این کلمه را
 به معنای تسویل (یعنی اغواء و تزیین امری برای
 فریفتن دیگران) دانسته است و چنین می گوید:
 قوله تعالى "ما غرك بربك الكريم" ، أي : أيّ
 شيء غرك بخالكك و خدعك و سؤل لك الباطل
 حتی عصيته و خالفته.

یعنی: سخن خدا در قرآن که می فرماید: "ماغرک
 بربک الکریم" یعنی: چه چیزی تو را نسبت به
 آفریننده ات مغرور ساخته و فریب داده و باطل

را در نزد تو تزیین کرده تا او را عصیان کنی و

مخالفت نمایی؟

در کتاب "صحاح" نیز چنین آمده است:

" الغرة " (بالضم) بياض في جهة الفرس فوق

الدرهم ، و الغرة (بالكسر) الغفلة ، و الغرور

(بالضم) ما اغتر به من متاع الدنيا وغره يغره

غرورا خدعه.

یعنی: غرّة به ضمّ غین، سفیدی در پیشانی اسب

است که اندازه آن بیش از درهم می باشد. و غرّه

به کسر غین، به معنای غفلت است. و غرور به

ضمّ غین، به معنای چیزی است که انسان را فریب می دهد از متاع دنیا، غرّه یغره غرورا، به معنای فریب دادن است.

دلائل این قاعده

برای اثبات قاعده مذکور، به دلائل ذیل استدلال شده است:

استدلال به احادیث

برخی از روایات مورد نظر، بدین شرح می باشند:

حدیث اول

سخن امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل الشیعه، کتاب النکاح ، أبواب العیوب و التدلّیس ، باب 2 ، حدیث 2 ؛ همچنین در کتاب سرائر، نوشته ابن ادریس ، از کتاب نوادر، نوشته بزنی ، به نقل از حلبی:

"عن رفاعة بن موسى قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن البرصاء فقال: قضی أمير المؤمنین علیه السلام فی امرأة زوجها ولها وهي برصاء ، ان لها المهر بما استحل من فرجها ، و

ان المهر على الذي زوجها و انما صار عليه المهر
لانه دلستها."

یعنی: از رفاعه ابن موسی، گفت: از امام صادق
علیه السلام پرسیدم در باره زنی که مبتلی به
برص است. فرمود: امام علی علیه السلام چنین
قضاوت کرد در مورد زن مبتلی به برص که ولیّ
او، وی را به ازدواج مردی درآورده است در حالی
که این بیماری را داشته است. آن حضرت چنین
قضاوت فرموده است که مهریه او در مقابل
همبستری شوهر با او باید پرداخت شود، و مبلغ

مهریه را باید ولیّ او پردازد، زیرا او فریب داده است.

حدیث دوم

سخن امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل الشیعة، کتاب النکاح ، أبواب نکاح الإمام ، باب 88 ، حدیث 5:

"عن جميل بن دراج عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يشتري الجارية من السوق فيولدها ثم يعيئ مستحق الجارية. قال: يأخذ الجارية المستحق و يدفع اليه المبتاع قيمة

الولد ، و يرجع على من باعه بثمان الجارية و
قيمة الولد التي أخذت منه ."

یعنی: از جمیل ابن درّاج، از امام صادق علیه
السلام در مورد مردی که کنیزی را از بازار خریده
و از او فرزند دار می شود، ولی شخص دیگری که
مالک واقعی کنیز است می آید و به او اعتراض
می کند.

فرمود: مالک اصلی، کنیز را می گیرد و به
خریدار، مبلغ قیمت فرزند را می پردازد، سپس

به سراغ فروشنده کنیز می رود و قیمت کنیز و
فرزند را که پرداخته، می ستاند.

حدیث سوم

سخن امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل
الشیعة ، کتاب النکاح ، أبواب نکاح الاماء ، باب
67 ، حدیث اول:

"عن ولید بن صبیح عن ابي عبد الله عليه
السلام في رجل تزوج امرأة حرة فوجدها امة قد
دلست نفسها له ، قال: ان كان الذي زوجها اياه
من موالها فالنكاح فاسدة ، قلت فكيف يصنع

بالمهر الذي أخذت منه ، قال ان وجد مما
 اعطاها شيئاً فليأخذه و ان لم يجد شيئاً فلا
 شيء له و ان كان زوجها إياه ولي لها ارتجع إلى
 وليها بما أخذت منه."

یعنی: از ولید ابن صبیح، از امام صادق علیه
 السلام در مورد مردی که با زنی آزاد ازدواج کرده
 ولی بعداً معلوم شده که کنیز بوده است و خود
 را به دروغ، زنی آزاد معرفی کرده و او را فریب داده
 است، فرمود: اگر آن شخصی که او را به نکاح
 آن مرد درآورده از موالی آن کنیز بوده، نکاح آنها
 باطل است.

راوی گفت: مهریه ای که از آن مرد گرفته شده

چه می شود؟

فرمود: اگر از مالی که پرداخته چیزی باقی مانده

از او بگیرد و اگر نمانده است، چیزی برای آن

مرد نیست. و اگر ولی کنیز او را به نکاح آن مرد

درآورده ، باید به وی مراجعه کند و مالش را

بگیرد.

استدلال به سیره عقلاء

به منظور اثبات این قاعده، به روش عقلاء و

رفتار عرف مردم نیز، استدلال شده است. زیرا

روشن است که مردم در صورتی که مورد خدعه
قرار بگیرند و ضرر کنند، به فردی که آنان را
فریفته است مراجعه می کنند و حق خود را پس
می گیرند.

استدلال به اجماع فقهاء

تمسک عموم فقهاء به این قاعده کلی در ابواب
مختلف فقهی به خوبی مشهود است.

قاعده

"تبعیة العقود للقصود"

وأيما عقد من العقود عقلا هو التابع للقصود

نصّ عبارت این قاعده بدین صورت است:

"العقود تابعة للقصود".

یعنی: عقدها تابع قصدها هستند.

مقصود از این عبارت این است که عقدها و

حتی ایقاعات، در موارد ذیل، از قصد ها تبعیت
می نمایند:

1. تبعیت عقود از قصد به معنای اینکه عقد بدون قصد و اراده، محقق نمی گردد.
2. تبعیت عقود از قصد به معنای اینکه عقدها نیازمند ایجاب و قبول هستند. همانطور که ایقاعات نیز، محتاج ایجاب می باشند.
3. تبعیت عقود از قصد از جهت نوع عقد و شرایط و خصوصیات آن از قبیل کمیت و کیفیت و غیر آنها.

دلایل این قاعده

فقهاء برای اثبات این قاعده به بناء عقلاء و
 و اجماع فقهاء استدلال کرده اند. برخی از آنان
 نیز، به بعضی از احادیث، تمسک جسته اند.
 روش عقلاء در این زمینه بسیار روشن است. زیرا
 قوام عقدها به قصد و اراده است و بدون آن،
 تحقق نمی پذیرند.

برخی از فقهاء مانند صاحب کتاب "عوائد الأيام"
 و صاحب "العناوین"، به اجماع نیز، تمسک
 جسته اند.

جمعی از فقهاء هم به روایات ذیل، برای اثبات
قاعده یادشده استدلال نموده اند:

حدیث اول

سخن رسول گرامی اسلام (ص) در کتاب وسائل
الشیعه، أبواب مقدمات العبادات ، باب 5 ،
حدیث دهم:

"إنما الاعمال بالنیات ، و لكل امرئ ما نوى ،
فمن غزی ابتغاء ما عند الله فقد وقع اجره على
الله عز و جل ، و من غزی یرید عرض الدنيا أو
نوی عقالا لم یکن له الا ما نوى."

یعنی: همانا، اعمال به نیّت ها بستگی دارد، و برای هر فردی، آن است که نیّت کرده است.

پس هرکه جهاد کند به نیّت رسیدن به آنچه نزد خداوند است، اجر او با خدا خواهد بود، و هرکه به قصد رسیدن به متاع دنیا جهاد کند یا اینکه به عقالی برسد، برای اوست، تنها آنچه را قصد کرده است.

حدیث دوم

سخن پیامبر گرامی (ص) در همان منبع، أبواب مقدمات العبادات ، باب 5 ، حدیث 4:

"عن أبي عثمان العبدی عن جعفر عن ابیه عن
 علی علیه السلام : قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وآله : لا قول الا بعمل و نية ، و لا قول و
 عمل الا بنية ."

یعنی: از ابو عثمان عبدی، از جعفر از پدرش، از
 امام علی علیه السلام، که فرمود: رسول خدا
 (ص) فرموده است: هیچ سخنی نیست ، مگر به
 عمل و نیت، و هیچ عملی نیست، مگر به نیت.

قاعده "لزوم"

أصالة اللزوم في العقود ثابتة فيها و في العهود

لسنة صحّت عن الهداة و سيرة الأنام والآيات

نصّ قاعده يادشده بدين صورت است:

"الأصل في العقود اللزوم".

يعنى: اصل در عقدها اين است كه لازم و نافذ

باشند.

این قاعده، در موارد متعددی از ابواب معاملات به معنای اعمّ، مانند بیع، اجاره، نکاح و امثال آنها به کار برده می شود.

دلایل این قاعده

برای اثبات قاعده مذکور، به قرآن مجید، احادیث اسلامی، سیره عقلاء و اجماع فقهاء استدلال نموده اند.

استدلال به قرآن

استدلال به قرآن با تمسک به آیه ذیل، صورت

پذیرفته است:

"يا أيها الذين آمنوا أوفوا بالعقود."

(سوره مائده، آیه اول)

یعنی: ای اهل ایمان، به عقدها و پیمانهای خود

وفا کنید.

امر به وفای به عقود، دلیل بر وجوب عمل به

آنها به صورت مستمرّ است.

استدلال به احادیث

در این زمینه، به روایات ذیل، تمسّک شده است:

حدیث اول

سخن رسول خدا (ص) در کتاب المستدرک،

کتاب التجارة، أبواب الخيار، حدیث اول:

"روی فی دعائم الاسلام عن النبی صلی الله علیه

وآله أنه قال: المسلمون عند شروطهم، إلاّ کل

شرط خالف کتاب الله."

یعنی: در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که

پیامبر اسلام فرمود: مسلمانان باید در نزد

شروط خود باشند، مگر شرطی که مخالف

کتاب خدا باشد.

حدیث دوم

روایت امام علی (ع) در همان منبع:

"المسلمون عند شروطهم الا شرطا في معصية."

یعنی: مسلمانان باید در کنار شروط و پیمانهای

خود بمانند ، مگر شرطی که در معصیت خدا

باشد.

حدیث سوم

سخن رسول الله (ص) که در تعلیقات سید علی

بر کتاب مکاسب شیخ انصاری، ابواب الخیارات

آمده است:

"المؤمنون عند شروطهم."

حدیث چهارم

سخن امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل

الشیعه، أبواب الخیار، باب ششم:

"عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه

السلام قال: المسلمون عند شروطهم إلا كل

شرط خالف كتاب الله عز وجل فلا يجوز."

یعنی: از عبدالله ابن سنان از امام صادق علیه

السلام که فرمود: مسلمانان باید در نزد شروط

خود بمانند، مگر شرطی که بر خلاف کتاب خدا
باشد که جایز نیست.

استدلال به سیره عقلاء

از آنجا که سیره عقلاء بر اساس حکم به بقاء
آثار هر عقد و لزوم آن مستقر گردیده است،
مگر آنچه حق فسخ یکی از دو طرف ثابت شود،
بنا بر این، برای اثبات این قاعده کلی، به سیره
عقلاء نیز، تمسک شده است.

استدلال به اجماع فقهاء

فقهاء برای اثبات این قاعده، به اجماع نیز، استدلال نموده اند. چنانکه صاحب کتاب "مفتاح الکرامة" در مقام استدلال برای این حکم کلی می گوید:

"إجماعا كما في جامع المقاصد و المسالك و مجمع البرهان".

یعنی: به اجماع فقهاء، چنانکه در جامع المقاصد و کتاب مسالک و مجمع البرهان هم بیان شده است.

قاعده

"تلف المبيع قبل قبضه"

ما بعته إذ قبل قبضه تلف فمك للنص وأخبار السلف

نصّ قاعده مذکور، بدین صورت است:

"كل مبيع تلف قبل قبضه فهو من مال بايعه."

یعنی: هر چیز فروخته شده که قبل از آنکه

مشتری آن را اخذ کند، تلف شود ، از مال

فروشنده است.

دلایل قاعده مذکور

برای اثبات این قاعده، به احادیث و اجماع و سیره عقلاء، استدلال شده است.

استدلال به احادیث

در این زمینه، به روایات متعددی استدلال شده است که برخی از آنها را از نظر شما می گذاریم:

حدیث اول

حدیث نبوی مشهور که در کتاب "المستدرک" ابواب الخیار، باب نهم، بدین شرح آمده است:

"كل مبيع تلف قبل قبضه فهو من مال بايعه."

یعنی: هر چیز فروخته شده ای که قبل از گرفتن

آن تلف شود، از مال فروشنده آن است.

ضعف سند این حدیث را عمل اصحاب به آن،

جبران می کند.

حدیث دوم

سخن امام صادق علیه السلام در وسائل

الشیعه، ابواب الخیارات، باب دهم، حدیث 1:

"عن عقبه بن خالد عن ابي عبد الله عليه

السلام في رجل اشترى متاعا من رجل و اوجبه

انه ترك المتاع عنده و لم يقبضه ، قال آتيك
 غدا ان شاء الله ، فسرق المتاع ، من مال من
 يكون ؟

قال (ع) : من صاحب المتاع الذي هو في بيته
 حتى يقبض المتاع ، و يخرج من بيته ، فإذا
 أخرجه من بيته ."

يعنى: از عقبه ابن خالد، از امام صادق عليه
 السلام كه در باره مردى كه متاعى را از مردى
 خريد و از او خواست تا متاع مذکور در نزد او
 بماند و آن را نگرفت و گفت فردا مى آيم انشاء

الله، اما متاع یادشده دزدیده شد، آیا از مال چه

کسی محسوب می شود؟

فرمود: از مال صاحب مال که در خانه اش

بوده، تا مادامیکه متاع را خریدار بگیرد و از

خانه او خارج سازد".

ضعف سند این حدیث به خاطر مجهول بودن

عقبه ابن خالد نیز، با عمل اصحاب به آن ،

جبران می شود.

استدلال به اجماع فقهاء

جمعی از فقهاء برای اثبات این قاعده، به اجماع، تمسک جسته اند. صاحب مفتاح الكرامة می گوید:

"و إذا تلف المبيع قبل قبضه فهو من مال بايعه إجماعاً ، كما عن السرائر و كشف الرموز و جامع المقاصد و الروضة و يتناوله إجماع الغنية."

یعنی: اگر مبیع قبل از قبض آن تلف شود، از مال صاحب آن محسوب می شود، به اجماع

فقهاء. چنانکه از کتابهای سرائر ، کشف الرموز
و جامع المقاصد و الروضة نقل شده است.
اجماع کتاب الغنية نیز، این مورد را شامل است.

استدلال به سیره عقلاء

سیره عقلاء نیز، به عنوان دلیلی دیگر بر اثبات
قاعده مذکور بیان شده است.

زیرا بنای عقلاء بر فسخ عقدی است که کالا
قبل از اخذ آن ، تلف شود. در این حالت، باید
قیمت پرداخت شده به فروشنده، به خریدار باز
گردد.

زیرا قوام معامله به داد و ستد است

قاعده "اقرار"

إِنَّ اعْتِرَافَ الْعُقَلَاءِ إِنْ عَلِيَ أَنفُسَهُمْ يَعْتَرِفُوا ، قَدْ قُبِلَا

نصّ این قاعده کلی معروف، بدین شرح است:

"إقرار العقلاء على أنفسهم جائز"

یعنی: اعتراف عقلاء بر علیه خودشان، جایز و

نافذ است.

بنا بر این، اگر فرد عاقلی بر خلاف مصالح و

منافع خود در مسائل مالی یا قرض، یا جرمی که

مرتکب شده و یا حقی که دیگری بر او دارد
 اعتراف کند، از نظر شرعی - مگر در مواردی که
 استثناء شده - مورد قبول واقع می شود و به آن
 اخذ می شود.

دلایل این قاعده

برای اثبات قاعده مذکور، به احادیث اسلامی،
 اجماع فقهاء و سیره عقلاء تمسک جسته اند.

استدلال به احادیث

روایات مورد استدلال، بدین شرحند:

حدیث اول

سخن رسول خدا (ص) در وسائل الشیعة، کتاب

الاقرار، باب سوم، حدیث دوم:

"اقرار العقلاء علی أنفسهم جائز."

این حدیث را ابن ابی جمهور نیز در کتاب خود

"درر اللالی" از رسول گرامی اسلام، روایت نموده

است.

حدیث دوم

سخن امام صادق علیه السلام در همان منبع،

باب ششم، حدیث اول:

"محمد بن یعقوب ، عن عدّة من أصحابنا ،
 عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ،
 عن القاسم بن محمد ، عن جراح المدائنی عن
 أبي عبد الله عليه السلام انه قال : لا أقبل
 شهادة الفاسق الا على نفسه."

یعنی: محمد ابن یعقوب، از گروهی از اصحاب
 ما، از احمد ابن محمد، از حسین ابن سعید، از
 قاسم ابن محمد، از جراح المدائنی، از امام

صَادِق عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا فَرَمَ: شَهَادَةُ فَاسِقٍ رَا
 نَهِي نَذِيرٌ ، مَكْرٌ أَيْنَكُمُ بَرِّ عَلَيْهِ خُودِش بَاشِدْ .

استدلال به اجماع و سیره عقلاء

در زمینه اجماع، نراقی در کتاب "عوائد الأيام"

چنین می گوید:

"أَجْمَعَتِ الْخَاصَّةُ وَالْعَامَّةُ عَلَى نَفْوِذِ إِقْرَارِ كُلِّ
 عَاقِلٍ عَلَى نَفْسِهِ ، بَلْ هُوَ ضَرُورِي جَمِيعِ الْأَدْيَانِ وَ
 الْمَلَلِ ."

یعنی: همه فقهای خاصه و عامّه (شیعه و سنی)
 بر نافذ بودن اقرار هر عاقل بر علیه خودش،

اتفاق نظر دارند. بلکه این امر، از ضروریات همه ادیان و مذاهب است.

نراقی همچنین، در زمینه سیره عقلاء می گوید:

"و أما سيرة العقلاء ، فلا يخفى استقرار بنائهم

على ذلك من جميع الملل و النحل ، إذا كان إقرار الشخص على نفسه ، لا لنفسه".

یعنی: اما در خصوص سیره عقلاء، روشن است که بناء آنها بر همین امر است، از همه مکتب ها و مذاهب، هرگاه اقرار و اعتراف شخص بر علیه خودش باشد، نه به نفع خودش.

قاعده "من ملك"

من حاز شيئاً فله الإقرار به كما عليه القوم طراً فانتهبه

نصّ قاعده مدكور بدين صورت است:

"من ملك شيئاً ملك الإقرار به".

يعنى: كسى كه مالك چيزى است، مالك اقرار به

آن مى باشد.

مقصود از اين قاعده اين است كه شخصى كه

حق انشاء عقد يا ايقاع و يا امثال آن را دارد و

قادر بر آن می باشد، اقرار وی نسبت به آن در چهارچوب اختبارات او شرعا پذیرفته می شود.

دلایل قاعده

برای اثبات این قاعده، به دلائلی مانند سیره عقلاء، و سیره متشرعین، و اجماع فقهاء تمسک جسته اند.

استدلال به سیره عقلاء

بناء عقلاء در این امر، مبتنی بر اساس ملازمه عرفیه میان سلطه شخص بر چیزی، و حق وی

در اقرار او به آن چیز می باشد.

بدین جهت، می بینیم که آنان بنا را بر قبول سخن و اقرار وکیل مأذون در خرید، فروش، اجاره دادن، اجاره کردن، ازدواج، و طلاق، و امثال آنها می گذارند.

استدلال به سیره متشرعین

دلیل دیگر، استقرار سیره اهل شرع نسبت به قبول اقرار اولیاء و وکلاء در مواردی که حق تصرف دارند، می باشد.

شیخ انصاری در رساله خاصی که در این زمینه نگاشته ، به این امر اشاره می نماید و چنین می گوید:

"و يؤيده (اي الإجماع) استقرار السيرة على
معاملة الاولياء بل مطلق الوكلاء معاملة الاصل
في إقرارهم كتصرفاتهم."

یعنی: اجماع بر این مسئله را استقرار سیره
نسبت به اصالت معاملات اولیاء بلکه عموم
وکلاء در اقرار آن ها مانند تصرفات آنان، تأیید
می نماید.

استدلال به اجماع فقهاء

برخی از علماء برای اثبات این قاعده، بر آنند که محتوای قاعده مذکور، مورد اجماع و اتفاق در نزد فقهای شیعه است، بلکه آن را به عنوان یکی از مسلمات دانسته اند، چنانکه صاحب مفتاح الکرامة بدان اشاره نموده و چنین می گوید:

"هذا معنى قولهم كل من ملك شيئاً ملك الاقرار به ، و هي قاعدة مسلمة لا كلام فيها ، و قد طفحت بها عباراتهم."

این معنای سخن فقهاء است که می گویند: من
ملک شیئا ملک الاقرار به، و این امر، یک قاعده
مسئله‌ی است که در آن بحثی نیست و عبارات
علماء، سرشار از این امر است.

قاعده "أصالة الطهارة"

الأصل ما لم تعلم القذارة في كلّ مشكوك هو الطهارة

نصّ قاعده مذکور بدين صورت است:

"كلّ شئ طاهر حتى تعلم أنّه قذر."

يعنى: هرچیزی پاک است ، مگر اینکه بدانی

نجس می باشد.

دلائل این قاعده

برای اثبات قاعده مذکور، به احادیث اسلامی و

اجماع فقهاء، استدلال شده است.

استدلال به احادیث

حدیث اول

سخن امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل

الشیعه، کتاب الطهارة ، أبواب النجاسات ، باب

37 ، حدیث 4:

"و بالاسناد عن محمد بن أحمد بن یحیی، عن

أحمد بن الحسن ، عن عمرو بن سعید، عن

مصدق بن صدقة ، عن عمار، عن أبي عبد الله

عليه السلام (في حديث) قال: كل شيء نظيف
 حتى تعلم انه قدر، فإذا علمت فقد قدر، وما
 لم تعلم فليس عليك ."

یعنی: به آن اسناد، از احمد ابن یحیی، از احمد
 ابن حسن، از عمرو ابن سعید، از مصدق ابن
 صدقه، از عمّار، از امام صادق علیه السلام که
 فرمود: هر چیزی پاک است، تا آنکه بدانی نجس
 است، پس هرگاه علم به نجاست آن پیدا کردی،
 به عنوان نجس خواهد بود، و مادامی که
 نمی دانی، چیزی بر تو نیست.

حدیث دوم

حدیث معروف در کتاب المستدرک، ابواب
النجاسات، باب 29، به نقل از شیخ صدوق در
کتاب المقنع:

"کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر."

یعنی: هر چیزی پاک است، تا آن زمان که بدانی
نجس است.

استدلال به اجماع

برخی از فقها برای اثبات این قاعده، ادّعی

اجماع کرده اند. به عنوان مثال، صاحب حدائق

در مقدمه سیزدهم از کتاب خود چنین می گوید:

"إِنَّ أَصْلَ الْحُكْمِ الْمَذْكُورِ مِمَّا لَا خِلَافَ فِيهِ وَ لَا

شِبْهَةٌ تَعْتَرِيهِ."

یعنی: اصل حکم یادشده، از اموری است که

هیچ اختلاف نظر و شبهه ای در آن نیست.

قاعده

"التلف في زمن الخيار"

لوتلف المبيع في الخيار يضمنه البائع للأخبار

مفاد این قاعده این است که اگر کالای فروخته

شده در زمان "خيارات" تلف شود، فروشنده

ضامن آن می باشد.

دلایل این قاعده

دلایل گوناگونی برای اثبات قاعده یادشده اقامه شده است و مهمترین آنها، احادیث اسلامی است که نمونه هایی از آنها را از نظر شما می گذرانیم.

حدیث اول

سخن امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل الشیعه، کتاب التجارة، أبواب الخیار، باب 5، حدیث اول:

"عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله قال سألت

ابا عبد الله عليه السلام عن رجل اشترى أمة
بشرط من رجل يوما أو يومين فماتت عنده ، و
قد قطع الثمن ، على من يكون الضمان ؟ فقال
ليس على الذي اشترى ضمان حتى يمضى
شرطه."

یعنی: از عبدالرحمن ابن ابی عبدالله، می گوید:
از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در باره
مردی که کنیزی را با شرط دو یا سه روز
خریداری کرده است، پس کنیز در نزد او وفات
نمود، در حالی که بهای آن کنیز مشخص و تامین
شده بود. آیا ضمانت بر کیست؟

حضرت فرمود: بر خریدار ضمانتی نیست تا آنکه شرط او برآورده شود.

حدیث دوم

سخن امام صادق علیه السلام در همان منبع، حدیث دوم:

"عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يشتري الدابة أو العبد و يشترط إلى يوم أو يومين فيموت العبد و الدابة أو يحدث فيه حدث ، على من ضمان

ذلك ؟ فقال : على البائع حتى ينقضي الشرط

ثلاثة أيام ويصير المبيع للمشتري."

یعنی: عبد الله ابن سنان می گوید از امام صادق

علیه السلام سؤال کردم در باره مردی که چهارپا

یا برده ای را می خرد و بمدّت یکی دو روز شرط

می گذارد، ولی آن برده یا حیوان می میرد، یا

مشکلی برایش پیش می آید، ضمانت آنها بر

کیست؟

امام فرمود: بر فروشنده است، تا شرط سه روز

منقضی شود و جنس فروخته شده مال مشتری

گردد.

حدیث سوم

سخن امام صادق علیه السلام در همان منبع،

روایت پنجم:

"عن حسن بن علي بن رباط عمن رواه عن ابي

عبد الله عليه السلام قال : إن حدث بالحيوان

قبل ثلاثة أيام فهو من مال البايع."

یعنی: از حسن ابن علی ابن رباط، از فردی که از

وی روایت کرده است، از امام صادق علیه

السلام که فرمود: اگر برای حیوان فروخته شده

قبل از سه روز مشکلی پیش بیاید، از مال
فروشنده است.

حدیث چهارم

سخن رسول خدا (ص) در همان منبع، روایت
چهار:

"عن عبد الله بن الحسين عن ابيه عن جعفر
بن محمد عليه السلام قال : قال رسول الله
صلی الله علیه و آله في رجل اشترى عبدا بشرط
ثلاثة أيام فمات العبد في الشرط ؛ قال :

يستحلف بالله ما رضيه ، ثم هو بريء من
الضمان."

یعنی: از عبدالله ابن حسین، از پدرش، از جعفر
ابن محمد علیه السلام به نقل از سول گرامی
اسلام (ص) که در باره مردی که برده ای را به
شرط سه روز خریداری کرده ولی آن برده در ایام
شرط شده از دنیا رفته ، فرموده است: قسم داده
می شود به خدا به آنچه می پسندد، سپس او
(خریدار) از ضمانت، مبرا می باشد.

قاعده "تقیّه"

تقیّه به معنای مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان نمودن ایمان در برابر مخالفان، به منظور پیشگیری از زیان های دنیوی و خسارت های معنوی و دینی است و یکی از وظایف شرعی هر مسلمان می باشد که ریشه در قرآن کریم دارد.

تقیّه از دیدگاه قرآن

قرآن مجید در این زمینه آیات متعددی دارد که

برخی از آنها را می آوریم:

الف : «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ

دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي

شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً». سوره آل عمران،

آیه 28.

یعنی: اهل ایمان نباید مؤمنان را رها نموده و با

کافران طرح دوستی بریزند، هر که چنین کند، با

خدا رابطه ای نخواهد داشت مگر این که از

آنان، تقیّه نمایید.

این آیه به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد

که دوستی با کافران جایز نیست مگر به خاطر
 تقیّه و حفظ جان و پیشگیری از خطرها، که در
 این صورت می توان به ظاهر با آنان، ابراز
 دوستی و موافقت نمود.

ب : «مَنْ كَفَرَ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ

قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ

صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ

عَظِيمٌ». سوره نحل، آیه 106.

یعنی: هرکس پس از ایمان به خدا دوباره کافر
 گردد، مگر کسی که از روی اجبار اظهار کفر

نماید در حالی که دل وی در ایمان ثابت و مطمئن
 باشد، ولیکن کسانی که دل خود را آکنده از
 کفر نمایند، خشم و عذابی سخت بر آنان
 خواهد بود.

مفسران در مورد شأن نزول آیه یاد شده چنین
 می گویند:

روزی عمّار بن یاسر، همراه با پدر و مادر خود،
 گرفتار دشمنان گشتند و کافران از آنان
 خواستند تا دست از اسلام بردارند و به کفر و
 شرك اعتراف نمایند. همراهان عمّار، همگی به

یگانگی خدا و رسالت پیامبر گرامی گواهی دادند و
 لذا برخی از آنان به شهادت رسیدند و دیگران
 نیز، مورد شکنجه دشمنان اسلام قرار گرفتند،
 ولی عمّار بر خلاف میل باطنی خویش، تقیّه نمود
 و به ظاهر آنچه را که کافران می گفتند، بر زبان
 جاری نمود و آزاد گردید.

هنگامی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله)
 رسید، از سخن خویش بسیار نگران و افسرده
 گشت، بدین جهت، پیامبر گرامی (صلی الله علیه
 وآله) وی را دلداری داد و آیه یاد شده نیز در این
 زمینه نازل گردید.

(به کتاب «الدّر المنثور»، نگارش جلال الدین سیوطی، ج 4، ص 131، ط بیروت، مراجعه گردد).

از این آیه و سخنان مفسران روشن می گردد که پنهان داشتن اعتقاد باطنی به منظور حفظ جان و جلوگیری از خسارت های مادی و معنوی، در زمان پیامبر نیز، تحقق داشته و مورد پذیرش اسلام بوده است.

تقیّه از نظر شیعه

از آنجا که حکومت های ستمگر بنی امیه و بنی عباس در طول تاریخ، با شیعیان سرستیز داشته

و کمر به کشتار آنان بسته بودند، آنان به فرمان قرآن تقیّه نموده و عقاید راستین خویش را کتمان کردند و بدین سان، جان خود و دیگر برادران مسلمان خویش را در آن شرایط دشوار، نجات دادند.

روشن است که در آن فضای آکنده از اختناق و استبداد، راه رهایی دیگری، از طوفان ستمی که شیعه را به نابودی تهدید می نمود، تصوّر نمی شد. و لذا در صورتی که پادشاهان ستمگر و دست نشانندگان آنان، با شیعیان دشمنی نمودند و کشتار بی رحمانه آنان را سرلوحه

حکومت خویش قرار نمی دادند، دلیلی برای تقیّه
شیعه وجود نداشت.

لازم به تذکر است که تقیه به گروه شیعه
اختصاص ندارد، بلکه دیگر مسلمانان نیز، در
برابر دشمن خونریزی که با همه مذاهب اسلامی
مخالف است (مانند خوارج و حکومت های ظالم
که به هر کار حرامی دست می زنند) در صورتی
که توان مقابله با آنان را نداشته باشند، به سپر
تقیّه پناهنده می شوند و اعتقاد درونی خویش را
به منظور حفظ جان، پنهان نگاه می دارند.

بر این اساس، اگر همه اعضای جامعه اسلامی در مذاهب فقهی خویش با هم تفاهم داشته باشند و با وحدت و هماهنگی زندگی نمایند، نیازی برای تقیّه در میان مسلمانان باقی نمی ماند.

توضیح: به منظور آگاهی بر کشتار بی رحمانه شیعیان، توسط پادشاهان بنی امیّه و بنی عباس، به کتابهای: «مقاتل الطالبیین» نگارش ابوالفرج اصفهانی، و «شهداء الفضیله»، نگارش علامه امینی و «الشیعه و الحاکمون»، نگارش محمد جواد مغنیه، مراجعه فرمایید.

نتیجه

از مجموع آنچه گذشت نتیجه این می شود که :

1. تقیّه، ریشه قرآنی دارد و روش اصحاب رسول
الله (صلی الله علیه وآله) و تأیید آن حضرت،
گواه روشنی است بر تحقق و جواز آن، در صدر
اسلام.

2. انگیزه تقیّه نمودن شیعه، پیشگیری از
کشتارهای بی رحمانه شیعیان و طوفان های
ظلم و ستمی بود که این مذهب را به نابودی
تهدید می کرد.

3. تقیّه، به گروه شیعه اختصاص ندارد بلکه در میان سایر مسلمانان نیز وجود دارد.

4. تقیّه، به پرهیز در برابر کفّار و پنهان نگاه داشتن عقاید اسلامی از مشرکان اختصاص ندارد، بلکه ملاک تقیّه که حفظ جان مسلمانان است، عمومیت دارد و کتمان عقاید درونی در برابر هر دشمن خونریزی که توان مقاومت در برابر او نباشد و شرایط مبارزه با وی فراهم نگردد، امری لازم است.

5. در صورت تفاهم اعضای جامعه اسلامی،
زمینه ای برای تقیّه در میان مسلمانان باقی
نخواهد ماند.

تقیه از دیدگاه احادیث اسلامی

روایات متعددی در این زمینه از پیشوایان
معصوم علیهم السلام رسیده است که به برخی
از آنها اشاره می کنیم:

حدیث اول

سخن امام صادق علیه السلام در کتاب وسائل

الشيعة، باب 24 از أبواب الأمر بالمعروف،
 حديث 4:

"عن أبي عبد الله (ع) قال : كان أبي يقول : و
 أي شيء اقرّ لعيني من التقية ، ان التقية جنة
 المؤمن."

یعنی: از امام صادق علیه السلام به نقل از امام
 باقر علیه السلام که فرمود: چه چیزی بیشتر از
 تقیه می تواند چم من را روشن سازد؟ تقیه، سپر
 مؤمن است.

حدیث دوم

سخن امام صادق علیه السلام در همان منبع:

"عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال: التقية

دين الله عز وجل. قلت من دين الله ؟ ! قال

فقال : اي والله من دين الله."

یعنی: از امام صادق علیه السلام که فرمود: تقیه

دین خداوند است. روای گفت: دین خداوند

است؟. آن حضرت فرمود: آری، بخدا سوگند

دین خداوند است.

حدیث سوم

سخن امام صادق علیه السلام در همان منبع:

"لا دین لمن لا تقیة له ولا ایمان لمن لا ورع له."

یعنی: کسی که تقیة را رعایت نکند، دین ندارد، و

کسی که پرهیزکاری را مراعات نکند، ایمان ندارد.

حدیث چهارم

سخن امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر امام

حسن عسکری علیه السلام:

التقیة "من أفضل أعمال المؤمنین یصون بها

نفسه و إخوانه عن الفاجرین."

یعنی: تقیه از بهترین اعمال مؤمنان است، زیرا

فرد مؤمن به وسیله تقیه، جان خود و برادران

خود را از تبهکاران نجات می دهد.

قاعده "الزعيم غارم"

قد قال مولانا النبي الحاكم في خطبة: إنَّ الزعيم غارم والنصّ في الأخبار والكتاب إليه يهدي يا أولي الألباب

مفهوم این قاعده این است که شخص "زعيم" به معنای کفیل و متعهد به یک امر، باید به تعهد خود عمل کند و ضمانت بر عهده او خواهد بود.

دلایل این قاعده

برای اثبات این قاعده، به قرآن، احادیث، اجماع و سیره عقلاء تمسک شده است.

استدلال به آیات قرآن

آیه اول

سوره یوسف، آیه 72:

"قالوا نفقد صواع الملك ولمن جاء به حمل بعير
وأننا به زعيم."

یعنی: گفتند: پیمانہ پادشاه را گم کرده ایم،

هرکسی آن را بیاورد، یک بار شتر برای اوست، و

من ضامن آن هستم.

آیه دوم

سوره قلم، آیه 40:

"سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ."

یعنی: از آنان سؤال کن که کدامیک از آنان

ضامن آن است؟

استدلال به احادیث

حدیث اول

سخن رسول خدا (ص) در خطبه روز پیروزی در

مکه، چنانکه در کتاب مستدرک، فصل تجارت،

ابواب دین و قرض، باب چهارم، حدیث 4،

روایت شده است:

"العارية مؤداة و المنحة مردودة و الدين مقضى
و الزعيم غارم".

يعنى: عاريه بايد بازيس داده شود و بخشش باز
گردانده مى شود و زعيم ضامن است.

حديث دوم

سخن امام صادق عليه السلام در كتاب وسائل
الشيعة، كتاب الضمان ، باب سوم از أبواب
أحكام الضمان ، روايت اول:

"عن فضيل و عبيد عن ابي عبد الله (ع) قال لما
حضر محمد بن أسامة الموت دخل عليه بنو

هاشم فقال لهم قد عرفتم قرابتي و منزلتي
منكم و عليّ دين فأحب ان تقضوه عني. فقال
علي بن الحسين (ع) ثلث دينك عليّ ، ثم سكت
وسكتوا. فقال علي بن الحسين (ع) عليّ دينك
كله : ثم قال علي بن الحسين (ع) : اما انه لم
يمنعني أن اضمنه أولا الا كراهة أن يقولوا :
سبقنا."

يعنى: از فضيل و عبید از امام صادق عليه
السلام که فرمود: آنگاه که محمد ابن اسامه را
مرگ فرا رسید، بنی هاشم بر او وارد شدند ، پس
به آنان گفت: شما نزدیکی و خویشاوندی من را

نسبت به خودتان می دانید. بر من قرضی هست
و دوست دارم که دین من را به صاحبانش
پردازید. سپس ساکت شد و دیگران نیز سکوت
کردند. در این هنگام، علی ابن الحسین علیه
السلام فرمود: یک سوم دین تو بر عهده من.
دوباره ساکت شد و دیگران نیز سکوت کردند.
پس علی ابن الحسین علیه السلام فرمود: همه
دین تو بر عهده من. سپس فرمود: اینکه از اول
همه دین را ضمانت نکردم به خاطر این بود که
خوش نداشتم دیگران بگویند: او بر ما سبقت
گرفت و زودتر پرداخت دین نامبرده را قبول کرد.

استدلال به اجماع

محقق بجنوردی در کتاب قواعد فقهیه، به اجماع فقهاء در این زمینه اشاره کرده و چنین می گوید:

"اجماع فقهاء بر اینکه کسی که متعهد مالی یا جانی بشود باید به تعهد خود عمل نماید، منعقد گردیده است".

استدلال به بناء عقلاء

همه عقلاء از مذاهب مختلف و همه مکاتب و

ملل بر آنند که اگر فردی بر خلاف تعهد خود
عمل نماید، مستحق ملامت و سرزنش می باشد.

قاعده

"حرمت اخذ اجرت بر واجبات"

اجتنب الاجرة للفرائض فإنه سحت لكل قابض

پیش از بیان دلائل این قاعده، به اقوال گوناگون
فقهاء در زمینه اخذ اجرت بر واجبات ، اشاره
می کنیم.

قول اول

قول اول این است که اخذ اجرت بر واجبات

مطلقاً حرام است، خواه واجب تعبدی باشد یا
 توصلی، یا واجب عینی باشد یا کفائی، یا واجب
 تعینی باشد یا تخییری، و یا واجب نفسی باشد یا
 غیری.

قول دوم

این که اخذ اجرت بر واجبات، مطلقاً جایز
 است.

قول سوم

اینکه بین واجب تعبدی و توصلی تفصیل داده
 می شود. بدین معنا که اخذ اجرت در قسم دوم

جایز است ، بخلاف قسم اول.

قول چهارم

اینکه میان واجب تعیینی و تخییری تفصیل داده

می شود.

قول پنجم

اینکه میان واجب عینی و کفائی تفصیل داده

بشود.

قول اول ، مشهور است و بر این اساس ، اخذ

اجرت بر واجبات ، مطلقا حرام می باشد.

برای اثبات این قاعده ، به امور ذیل، استدلال
شده است:

دلیل اول

اخذ اجرت بر واجبات، با قصد قربت در فرائض
الهی منافات دارد.

لکن این امر ، شامل همه انواع واجبات
نمی باشد.

دلیل دوم

برای اثبات این قاعده، ادّعی اجماع فقهاء شده

است.

اما این دلیل هم قوی نیست، زیرا همانطور که بیان شد، اقوال مختلفی در این مسأله وجود دارد که به آنها اشاره شد.

دلیل سوم

گرفتن و خوردن مالی به ازاء فعل واجب، اکل به باطل است، زیرا شخص مکلف، موظف به انجام واجبات است شرعا، و حق ندارد آن را ترک کند.

چنین امری در عالم تشریح، خارج از خواست و
مشیت خود اوست. پس گرفتن اجرت بر چنین
امری حرام است.
